

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)  
(علمی - پژوهشی)  
سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی‌ماه ۱۳۸۹

### بررسی تطبیقی اساطیر در شعر شاملو و ادونیس\*

دکتر سید فضل الله میرقادری  
دانشیار دانشگاه شیراز  
منصوره ی غلامی  
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

#### چکیده

یکی از نمودهای نو آوری در شعر معاصر فارسی و عربی به کارگیری اسطوره است. اسطوره ها از زمان پیدایش تا کنون همواره در بسترهای مختلفی چون تاریخ و ادبیات رشد کرده و موجب غنای آثار شده اند. از جمله شاعران موفق اسطوره پرداز، احمد شاملو و ادونیس هستند. اسطوره برای شاملو و ادونیس منبع الهام است. آنان به واسطه ی اسطوره گنجینه های ابهام آلود دوران گذشته نقب زده و از آن گنجینه ها هر آنچه را مناسب تجربیات شعری خویش دیده اند، آنها را زینت بخش اشعار خویش ساخته اند. مهمترین اساطیر مورد استفاده در شعر شاملو و ادونیس که با نمونه های شعری مورد بررسی تطبیقی قرار گرفته عبارت از؛ اساطیر عشق، مرگ و رستاخیز، درد و رنج، تمرد و رویارویی، گمراهی و انحراف، غربت و رنج سفر، یأس و نومیدی و.... به نظر می رسد در شعر شاملو و ادونیس، اندیشه ی تحول، گرانیگاه بیشتر این اسطوره هاست. این دو شاعر با ملاقات و مراوداتی که داشته اند، احتمالاً از اندیشه های یکدیگر متأثر گشته اند.

#### واژگان کلیدی

شاملو، ادونیس، اسطوره، اندیشه ی تحول، شعر معاصر فارسی و عربی.

---

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۷/۵ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۰/۲۵  
نشانی پست الکترونیکی نویسنده: mirghade@shirazu.ac.ir

## ۱ - مقدمه

دو ادبیات کهن و پر سابقه ی فارسی و عربی از مهم ترین و پربارترین ادبیات تمدن بشری هستند که به دلیل همجواری و قرابت فرهنگی همواره ارتباط متقابلیتی به صورت پنهان و آشکار با یکدیگر داشته اند، و همین موضوع باعث ایجاد تشابهات بسیار در وزن، شکل، محتوا و فنون دیگر شعری این دو ابیات گشته است. سهم تاثیر پذیری شعر فارسی از شعر عربی بعد از نفوذ اسلام در ایران بیشتر بوده و همواره تحولات مهم شعر عربی با کمی تاخیر در شعر فارسی نیز نمود پیدا کرده است. شعر نو معاصر فارسی نیز هم زمان با شعر عربی تحت تاثیر عوامل مختلفی از جمله آشنایی با ادبیات اروپا و به ویژه فرانسه قرار گرفته است.

شعر معاصر فارسی و عربی در نگاه، اندیشه، زبان، ساختار، صور خیال، ابزار و... دچار تحولات عمیقی شد. یکی از مهمترین نمودهای نوآوری در شعر معاصر فارسی و عربی به کارگیری اسطوره است هرچند بهره گیری از اسطوره در شعر فارسی و عربی سابقه ای طولانی دارد اما این بهره گیری به شیوه ی جدید تا حدودی حاصل ترجمه ی آثار شاعران و نویسندگانی چون آراگون، آلوار، الیوت، پوند، فریزر و... به فارسی و عربی می باشد. از جمله شاعران موفق اسطوره پرداز در شعر فارسی و عربی می توان از احمد شاملو و ادونیس نام برد. این دو شاعر با یکدیگر دیدار نموده و به احتمال فراوان هر یک با شعر دیگری آشنایی داشته است. در این مقاله به این پرسش ها پاسخ داده می شود:

- ۱- شاملو و ادونیس در شعر خود از چه اسطوره هایی استفاده نموده اند؟
- ۲- چه مشابهت ها یا تفاوت هایی در شعر دو شاعر در به کارگیری اسطوره دیده می شود؟

۳- آیا تاثیر و تاثراتی در این زمینه میان دو شاعر وجود داشته است؟

در این مقاله ابتدا به مشترکات زندگانی، اندیشه و آثار شاملو و ادونیس نظری انداخته و پس از تعریف اسطوره و بیان ارتباط آن با ادبیات به تحلیل چگونگی به کارگیری اسطوره در شعر دو شاعر می پردازیم و در نهایت از خلال اشعار و توضیحات نتیجه گیری خواهد شد. نظر به این که بررسی اسطوره های مشترک در

شعر شاملو و ادونیس بر اساس تشابه و توازی است، بنابراین، این تحقیق در حیطه ی ادبیات تطبیقی بر اساس مکتب اروپایی است.

## ۲- نگاهی گذرا به زندگی، اندیشه و آثار شاملو و ادونیس

احمد شاملو (ا. بامداد) از شاعران نو آور معاصر فارسی زبان (۱۳۷۹-۱۳۰۴) و علی احمدسعید معروف به ادونیس (لبنان، ۱۹۳۰) متجددترین شاعر عربی است. در زندگی، اندیشه و آثار دو شاعر شباهت های بسیاری دیده می شود. این دو، شاعرانی اجتماعی و دردآشنا بوده که برای اعتلای جامعه ی انسانی خویش تلاش کرده اند. شاملو و ادونیس دارای ذهنی جستجوگر و ناآرام و روحیه ای نقاد و انقلابی هستند. از پیروی بی چون و چرای موارث فرهنگی و ادبی جامعه ی خود سرباز زده و به لزوم تغییر و ابداع در اندیشه و دنیای شعر اعتقاد دارند و همواره در پی ایجاد نگاه های جدید به فرهنگ و هنرند. شاملو از زمره ی پیروان نیما پدر شعر معاصر فارسی است. او توانست با مقاومت در برابر مخالفان و سنت گرایان، ابداع شعر سپید فارسی را به نام خود رقم بزند. ادونیس نیز از پیشگامان شعر عربی معاصر است که مدام به دنبال آفرینش تازه است. او نیز خالق نوعی شعر مانند چهارپاره در شعر عربی است. «شعر او شعری مشکل، شگفت و تازه است، از کلمات پرمعنی و فکر عمیق بهره مند می باشد. ادونیس در شعر از اسطوره، رمز و صوفی گری سود می جوید. (هانی الخیر، ۱۱: ۲۰۰۶) هر دو شاعر در دنیای کشف و شهود عارفانه با حقیقت اشیا روبرو می شوند. «به یاری شهود می توان با حقایق گوه‌رین رابطه برقرار کرد و خود را آزاد و بی نهایت توانا احساس نمود. با بردن به فرا انسان احساس می کنیم که از زمان و زنجیر هایش در گذشته ایم و بدینسان شعر به دگرگونی و صعود همیشگی در قلمرو های غیب بدل می شود.» (ادونیس، ۱۱۶: ۱۳۷۶) «شعر شاملو سرشار از احساس و اندیشه است. مشکل زندگانی امروز در شعر شاملو با بیانی نیرومند منعکس می شود و از این رو بیشتر قطعه های دفاتر شعر او از فلسفه ی زندگانی و هیجان ها و تشویش های انسان امروز حکایت دارد. شعرش بازگو کننده ی اندیشه و احساس انسان جدید است.» (دست غیب، ۱۱: ۱۳۵۲) اندیشه های جاودانی انسان همچون عشق، مرگ، اندوه، اضطراب و خشم از دغدغه های اصلی دو شاعر است که در فضایی نمادین و رویایی و در قالب شخصیت های اسطوره ای بیان می شوند. در این پژوهش به بررسی چگونگی استفاده ی شاملو و ادونیس از اسطوره پرداخته می شود.

## ۳- اسطوره چیست؟

اسطوره معرب واژه‌ی یونانی هیستوریا به معنی داستان و حکایت است. «اما اسطوره را باید داستان و سرگذشتی مینوی دانست که معمولا اصل آن معلوم نیست و شرح عمل، عقیده، نهاد یا پدیده‌ی است به صورت فراسویی که دست کم بخشی از آن از سنت‌ها و روایت‌ها گرفته شده و با آیین‌ها و عقاید دینی پیوندی ناگسستنی دارد و وقایع از دوران اولیه نقل می‌شود.» (آموزگار، ۱۳۷۶: ۳) انسان‌های اولیه برای توجیه چرایی حوادث طبیعی به خلق داستان‌واره‌هایی اقدام می‌کردند و با تکرار این داستان‌ها از ناآرامی ناشی از ناتوانی خود در مهار حوادث می‌کاستند. و به این ترتیب خدایان خلق می‌شدند و سپس به شهریاران و پهلوانان تبدیل می‌شدند. «در برابر اسطوره‌های قدیمی می‌توان اساطیر معاصر نیز پدیدآورد. کافی است که یک فرد در ذهن گروهی جای بگیرد و در تصور جمعی وارد شود تا به عنوان یک الگوی اسطوره‌ای تلقی گردد.» (خلیل موسی: ۸۸) «یکی از کارکردهای اسطوره خلق الگو برای همه‌ی جامعه است. امروزه اسطوره‌ها و آیین‌های باستانی را در جشن‌ها و مراسم می‌توان دید اگرچه اصل و علت انجام آن‌ها فراموش شده است. اسطوره در فرهنگ امروز فراموش نشده بلکه در ژرفای انسان و در رویاهای او در پوششی از کهن‌الگوها می‌زید و در هنر بازتاب می‌یابد. آن گونه که شعر شاعران، نقاشی‌ها، رمان‌ها و... بن‌مایه‌های اسطوره‌ای را بر ما آشکار می‌دارد.» (حسن‌لی، ۱۳۸۶: ۳۵۶)

## ۴- اسطوره و ادبیات

اساطیر از زمان پیدایش خود تا کنون همواره در بسترهای مختلفی چون تاریخ و ادبیات رشد و بالندگی خود را ادامه داده و از طرفی موجب غنای آن آثار شده‌اند. ادبیات این اساطیر را به صورت شفاهی و کتبی از گزند حوادث مصون نگه داشته است. «کاسیرمی گوید میان شعر و اسطوره پیوندی مستحکم وجود دارد زیرا هر دو در روزگار رب‌النوع‌ها و در دوره‌ی پهلوانان پدید آمده‌اند. یکی دیگر از پژوهشگران نیز می‌گوید: مدرنیسم یعنی به کار بستن اسطوره و این نتیجه را می‌گیرد که می‌توانیم به طور جزم بگوییم حال که امروز تمام درهای ادبیات بسته است تنها امید برای ایجاد یک هارمونی دشوار و پیگیر برای سازی که شیفته‌ی

گشودن رمز و رازهای سحر آمیز است به کارگیری زبان اسطوره است.» (خلیل موسی: ۸۹)

شاعران عربی و فارسی از گذشته های دور تا کنون اندیشه های خود را با بهره گیری از اساطیر بیان می کرده اند. اما در شعر گذشته اسطوره با کلیت شعر عجین نمی شد و فضای اسطوره ای جدیدی را ایجاد نمی کرد. گاهی شاعر برای تزئین شعر یا ارایه ی معلومات خود اسطوره را به کار می گرفت. اما استفاده از اسطوره در شعر معاصر اهمیتی دوچندان یافته است. «آنچه در شعر معاصر عرب بیش از رها کردن عروض سنتی دارای اهمیت است مساله ی زبان شعر و خلق فضای جدید و اسطوره های نو در شعر عرب است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹:۳۰) «شاعران معاصر عرب از الیوت و شاگردش ازار پوند روش نوشتن شعر آزاد و استفاده از اساطیر و سمبول های دینی و تاریخی و تکیه کردن بر تداعی خیال (ایماژیسم) را در شعر آموختند.» (همان: ۹۳) در شعر معاصر فارسی نیز به کارگیری اسطوره به شیوه ی جدید با نیما یوشیج شروع شد و در شعر سپهری، شاملو، اخوان و... تداوم یافت. «این شاعران به مدد قریحه ی ذاتی، اشراق و شهود عارفانه از یک سو و کنجکاوی فراگیر و دائمی در ادب و فرهنگ سنتی ایران و جهان به ارزیابی مجدد فرهنگ ملی پرداختند و آن بخش از سنت را که قابل استفاده برای جهان معاصر بود ارج نهادند.» (مجابی، ۱۳۷۷:۶۳)

به کارگیری اسطوره در شعر معاصر به دو صورت دیده می شود: ۱- به شکل مکانیکی و بیرونی ۲- به شکل ارگانیک و درونی. روش اول بیشتر نشان از وسعت اطلاعات شاعر دارد تا شاعریت او. در اینجا شاعر بین اسطوره و تجربه ی خود نوعی تشبیه ایجاد می کند و کارکردی مصنوعی و تزئینی دارد و به نوگرایی در شعر کمک چندانی نمی کند. اما در روش دوم شاعر حال اسطوره را دریافت می کند و آن را به شعر مبدل می سازد. شاعر برای بیان تجربه ای معاصر در اسطوره حلول می کند و کلیت شعر را متأثر از خود می سازد. شاعران موفق معاصر بیشتر از روش دوم بهره گرفته اند.

#### ۵- شاملو و اسطوره

شاملو شاعری نوگراست و از ابزاری نو برای بیان اندیشه های خود مدد می جوید. «او که هدفش مبارزه در راه پیروزی انسان است برای این پیکار معنوی،

زبانی را جستجو می کند که به کار بیان حماسی و شور انگیز او می آید. بیانی پرخاشگر که جهان ویران امروز را به کاینات اسطوره ای ربط می دهد که در قلب آن انسان ایستاده است. «(مجابی، ۱۳۷۷: ۹۲) او برای آفریدن چنین شعری «خود را تسلیم جریان ذهنش می کند. دستش را وا می دارد تا آنچه در سرش جریان یافته بر قلمش جاری شود. شاعر میانجی خود با دیگران می شود. اکنون آنچه از جهان در جان خویش و حافظه ی تاریخی انسان در خود ذخیره دارد سرریز کرده است: یا حماسه ای است یا سوگنامه ای تغزلی یا شعری بلند.» (همان: ۹۳) شاملو اساطیر ی را برمی گزیند که با افکار و اندیشه های او مطابقت بیشتری دارند. او بیشتر از شخصیت های معاصر الگو برداری می کند و از اساطیر کهن نیز به اساطیر ایرانی، سامی، یونانی و... نظر دارد.

#### ۶- ادونیس و اسطوره

با آنکه ادونیس شاعری نو گراست و تقلید و ماندن در گذشته را به شدت رد می کند، اما از میراث فرهنگی خود بریده نمی شود. زیرا «میراث فرهنگی وسیله است و تجدد هدف. ادونیس فرزند میراث خود است و چهره ی گذشته را برای امروز ترسیم می کند.» (ابو علی، ۲۰۰۹: ۱۳۰-۱۲۹) ادونیس اسطوره را برای رهایی از عقلانیت علم و ثبات شکل و معنا بر می گزیند. «ادونیس در رویا به گذشته سفر می کند و با اساطیر دیدار می نماید و با بهره گیری از زمان ازلی که لحظه ی خلق و آفرینش است دست به کشف و ابداع می زند. و از این طریق چهره ی اشیا و روابط آنها با انسان را تغییر می دهد.» بعضی از شاعران فراموش کرده اند چگونه شعله ی اساطیر را روشن نگه دارند تا زمین منجمد نشود. اما ادونیس در برابر این نگرش عاجز نیست. او تاریخ را با اشاره های روشن می شوید تا اساطیر جدیدی بسازد. اساطیری که از روزها نگهداری می کند. او این اساطیر را بارویا می سازد و از این طریق به سحر کلمات و قوه ی تاثیرشان دست می یابد» (همان: ۱۳۹-۱۳۷) ادونیس که در زندگی و شعر خود شدیداً به دنبال کشف و دگرگونی است «اسطوره را وسیله ای برای اثبات تغییر و تحول قرار می دهد.» (همان: ۱۷۸) او از زبان اسطوره ها تجربیات و اندیشه های خود را بیان می کند و اساطیری را بر می گزیند که تصویرگر احوال روحی و فراز و فرودهای روانی او باشند. اساطیر شعر ادونیس، با کلیت شعر او عجین گشته است. اساطیر مورد استفاده او بیشتر

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی ماه ۱۳۸۹ / ۲۲۷

مربوط به تمدن های کهن از جمله اقوام فینیقی است. او از اساطیر سامی، یونانی، ایرانی و... نیز به طور مکرر استفاده می نماید.

۷- اساطیر مورد استفاده در شعر شاملو و ادونیس

۱-۷- اساطیر عشق

به عنوان معبودی فتنه انگیز یا جادوگر بر انسان ظهور می کرد و از آن جا که وظیفه ی آفرینش یا نگهداری را بر عهده داشت اغلب در چهره ی مادر نمود می یافت. «رمزها و سمبول هایی که از مادر وجود دارد به صورت هایی جلوه گر می شود که منعکس کننده ی اشتیاق انسان به رهایی و شوقش به آزادی است، مانند؛ بهشت یا اموری که به واسطه ی احساسات پرستش و عواطف فروتنی که بر می انگیزند رمز و نشانه ی مادر می باشند مانند؛ کلیسا، مسجد، زمین، جنگل، دریا و آب های جاری یا با اشیا و نشانه هایی که نشانه ی حاصل خیزی و پرباری است مانند؛ شاخ، درخت و غار یا برخی حیوانات. در فرزند پسر تمایل به جنس مخالف در شکلی نا خود آگاه با مادر ارتباط می یابد.» (عبدالفتاح، ۱۳۷۸:۲۷) پرستش معشوق پیشینه ای گسترده در ادبیات فارسی و عربی دارد که بی ارتباط با پرستش خدایان مادر در اعصار کهن نیست.

۱-۷-۱- آیدا

«لویی آراگون شاعر معاصر فرانسوی از عشق خود به همسرش «الزا» نمادی برای حیرت و شگفتی ساخته است. سروده های آراگون، الزا را به اسطوره ای برای عشق قرن بیستم مبدل کرده است.» (خلیل موسی: ۸۸) شاملو نیز درست زمانی که اندیشه های تاریک او را در ظلمت اسیر نموده و خنجر دشمنی ها به رویش گشوده شده بود با عشق آیدا زندگی را از سر می گیرد و او الهه الهام شعر شاملو می شود. عشق شاملو به آیدا فراتر از مرزهای تن است. او نمودار امید، روشنی و آینده و برای شاملو و شعرش یک منجی است:

مرا می باید که در این خم راه / در انتظار تاب سوز/ سایه گاهی به چوب و سنگ برآرم / چرا که سرانجام / امید/ از سفری به دیر انجامیده باز می آید (شاملو، ۱۳۷۹:۳۶)

ای شعر من سروده و ناسروده / سلطنت شما را تردیدی نیست / اگر او به تنهایی / خواننده ی شما باد (همان: ۴۹)

خاطره ام که آبستن عشقی سرشار است / کیف مادر شدن را در خمیازه های  
انتظاری طولانی / مکرر می کند/چرا که هر ترانه فرزندی است که از نوازش های  
گرم تو نطفه بسته است /وتو ای جاذبه ی لطیف عطش که دشت خشک را دریا می  
کنی / حقیقتی فریبنده تر از دروغ/ که اندیشه ی مرا / از تمامی آفرینش ها بارور  
می کند (همان: ۳۲ - ۳۱)

«عشق ادونیس، عشق به محبوب غیر موجود است. بنابراین در حالت ثابت  
نیست دائما در حرکت و تحول است. او در جستجوی عشق جاوید است و از آن به  
شعرش تعبیر می کند و با آن به کمال می رسد» (ابو علی، ۱۷۶:۲۰۰۹) او عشق را  
در شعرش در حال گفتگو با پدیده ها می بیند:

اتخیل حبی/یتنفس من رئه الشی/یاتی الی الشعر فی ورده او غبار یتھامس مع  
کل شی / ویهمس للکون احواله / مثلما تفعل الریح و الشمس (ادنیس، ۲۴:۲۰۰۵)

ترجمه: گمان می کنم عشق من در ریه اشیا به تنفس در می آید عشق به شعر وارد  
می شود در گل یا غبار و با هر چیزی راز می گوید و برای هستی احوالش را می گوید  
مثل کاری که خورشید و باد می کنند.

ادونیس عشق را در چهره ی شخصیت های زیر می بیند:

۲-۱-۷- عشتار (افرودیت) (انانا)

«عشتار اسمی بابلی است به معنای زندگی زمین» (ابو علی، ۱۷۸:۲۰۰۹)  
«ایشتر الهه ی عشق، جذابیت جنسی و جنگ به مهمترین الهه در سراسر آسیای  
غربی تبدیل شد..» (مک کال، ۳۵:۱۳۷۳) «او دختر انو ایزد آسمان است و  
روسی گری مقدس بخشی از آئین ایشتر بود.» (ژیران، ۳۵:۱۳۷۵) ادونیس از  
داستان های ایشتر فرود آمدن او به جهان زیرین و زندانی شدن او و سپس آزادی  
او را مد نظر دارد. بازگشت او به زمین باعث خرمی و سر سبزی است. ادونیس  
ایشتر را صدا می زند و از او می خواهد که ظهور کند و تیرگی ها را بشوید:

نستدعیک/ایهاالقوی الذی حملته ام فقیره/احبتک عشتار /احببت الشعوب/  
نستدعیک:/الشعوب کلها فی سلال من القش/ولا ماء/بل نار(ادونیس، ۲۰۶:۱۹۸۸)

ترجمه: تو را می خوانیم ای عشتار، ای نیرومندی که مادر تنگدستی تو را حمل کرده  
است / عشتار تو را دوست داشته است، مردم تو را دوست داشته اند / تو را فرا می

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی ماه ۱۳۸۹ / ۲۲۹

خوانیم: / همه ی مردم در سبدهایی از خار و خاشاک هستند / آبی نیست / بلکه آتش است.

ادونیس خود را محتاج عمری دیگر می داند تا با عشق به شایستگی زندگی کند و نو و تازه شود:

احتاج لعمر آخر / حتی اعرف کیف اکون جدیرا بالحب / و کیف احدث عنه / عشتار وانقل بوحی لشقائق حمر سود لاتتمو الافی هیکلها (ادونیس، ۲۰۰۵: ۵۶)

ترجمه: به عمر دیگری نیاز دارم تا بفهمم چگونه با عشق با شایستگی زندگی کنم. و چگونه با آن نو شوم عشتار به شقایق سرخ وحی کرد که در جسم او رشد کند. ماذا ستلیس هذه اللیله / العاشقه الفقیره الارض / کتان عشتار ام / حریر نیویورک؟ / و مع ای سماء / تریدین ان ترقصی ایها العاشقه؟ (تنبا ایها الا عمی: ۱۳۶)

ترجمه: زمین عاشق امشب چه خواهد پوشید. کتان عشتار یا حریر نیویورک؟ و با کدام آسمان خواهی رقصید ای عاشق؟

«کتان عشتار رمز عشق بین عاشق و معشوق است که خیر و نعمت فراوان و سرسبزی را برای آینده ی زمین می آورد. کتان عشتار هویت فرهنگی و میراث انسانی است. آن عشقی با خون شهادت و قربانی است. آن ریسمانی است که از چاه شیطان نجات می دهد.» (ابو علی، ۲۰۰۹: ۱۷۷ و ۱۷۵) شاعر کتان عشتار را در برابر حریر نیویورک می آورد. حریر نیویورک که نماد زرق و برق دنیای غرب است اگرچه روشن و فریبنده است اما با حیات نباتی ارتباطی ندارد. «درخشندگی نیویورک مریض و متورم است. درخشندگی آن در جنگ و اقتصاد و سیاست است که انسان را به حیوانی سیاسی تبدیل می کند که می خواهد بجنگد و مسلط شود» (المحیط الاسود: ۱۳۳)

۳-۱-۷- ایزیس

«او الهه ی بزرگ مادر در ادیان کهن و از مشهورترین الهه های مصر است. او قدرت زیادی در سحر دارد. مصریان او را در ستاره ی شعری می بینند که قبل از طلوع فجر ظهور می کند.» ادونیس به قدرت لا متناهی او در عشق، عطا و قربانی اعتقاد دارد. (همان: ۱۸۴)

اترك لايزيس ان تفتح قميصك ايها الوقت/اترك لاصبعها ان ترتق هواءك الذي تنفتق اطرافه و ادخلني في طقوسك /نحن شبيهان في الاثم /الشهوه محيط والجسد اكثر مما يطيق الكلام /وما هو فضا سحر الا بيض (ادونيس، ۱۹۹۶:۴۲۰)

ادونیس می خواهد خود را به انگشتان ساحر ایزیس بسپارد تا وارد زمان لا یتناهی شود و مراسم را به جا آورد و با عوالم قدسی ارتباط ایجاد کند. او می خواهد به خلقت اولیه برگردد و در تحول جهان و خلق عالم شریک شود. ایزیس از بدایت اشیا محافظت می کند. «(ابو علی، ۱۹۲:۲۰۰۹) همچنان که مادری از طفلش که در بدایت زندگی است محافظت می کند.

#### ۴-۱-۷- اوریدیس

اوریدیس همسر اورفیوس اسطوره ی یونانی است. او حوری زیباست که ازدواجش با اورفیوس به طول نمی انجامد و می میرد. اورفیوس برای یاری همسرش به زیر زمین می رود.

اورفیوس النجی الکلیم /لاسا طیر حبی، للسفر المر فی غیبه الدلاله (ادونیس، ۲۰۰۵:۸۱)

ترجمه: اورفیوس سخنور رازگو است / برای اساطیر عشق من / برای سفری که از تاریکی دلالت می گذرد.

الهه عشق در شعر هر دو شاعر در چهره آفرینشگر ظاهر می شوند. هر دو شاعر از قدرت باروری معشوق برای آفرینش بهره می گیرند. شاملو معشوق را مادر شعرش و محافظ آن می داند. ستایش معشوق توسط شاملو اغلب با دنیای شعری او ارتباط پیدا می کند. ادنیس نیز با الهه مادر در خلقت اشیا و ارتباط آنها شرکت می کند. او با این اساطیر که مظهر تازگی و حیات هستند به دنبال نگاه، شعر و زندگی نو است. معشوق در شعر شاملو حقیقی و ملموس است اما در شعر ادنیس واقعی و آشکار نیست. معشوق او خدایانی هستند که او به وسیله ی آن ها افکار خود را بیان می کند.

#### ۲-۷- مرگ و رستاخیز

مرگ و رستاخیز از افکار و مضامین بسیار گسترده در شعر دو شاعر است. «مرگ زاینده و رهایی بخش درون مایه ی غالب اشعار شاملو است و در نگاه او

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی ماه ۱۳۸۹ / ۲۳۱

مرگ مفتاح زندگی است.» (نیکبخت، ۱۳۷۴:۲۱) همچنین اعتقاد به بازگشت، رستاخیز و قربانی شدن جهت شروع یک زندگی نو و ایجاد تغییر و دگرگونی، فکر مسلط شعر ادونیس است. هردو شاعر برای بیان این مفاهیم از اساطیر متعددی بهره می‌گیرند و گاه خود اسطوره‌های جدیدی می‌سازند. برخی از این اساطیر عبارتند از:

#### ۱-۲-۷- سیاوش

سیاوش پهلوان ایرانی فرزند کیکاووس، ناجوانمردانه با حيله گری اطرافیان افراسیاب به شهادت می‌رسد. ایرانیان معتقد بودند از خون این شهید گیاهی می‌روید که نشانه‌ی زندگی است. از طرفی ظهور کیخسرو بر مسند قدرت نماد بازگشت دوباره‌ی او به حیات است. شاملو شعر خود را چون خون قربانی می‌داند که باید حیات را مکرر کند:

من کلام آخرین را / بر زبان جاری کردم / هم چون خون بی منطق قربانی / بر مذبح / یا همچون خون سیاوش / خون هر روز آفتابی که هنوز بر نیامده است (ابراهیم در آتش: ۴۱)

#### ۲-۲-۷- تموز (ادونیس)

ادونیس یا تموز نام یکی از خدایان باستانی تمدن بین النهرین بوده است. «مادرش خود را به گیاهی تبدیل کرد و او از این درخت زاده شد. به هنگام تولدش افروودیت او را در صندوقی نهاد و به ایزد بانوی جهان زیرین پرسفونه سپرد. چون بعد ها برای باز پس گرفتن رفت فهمید پرسفونه در صندوق را باز کرده و زیبایی او را دیده و از باز پس دادن سر می‌زند پس میان دو ایزد بانو ستیزه در گرفت. به ناگزیر نزد زئوس رفتند و او رای داد که ادونیس باید نیمه‌ای از سال زیر زمین و نیمه‌ای روی زمین باشد.» (ژیران، ۱۳۷۵:۱۷۰) این ایزد در میان شاعران معاصر عرب از محبوبیت فراوانی برخوردار بوده است «شاعرانی که اسطوره‌ی تموز را در شعرشان به کار گرفته‌اند به شعرای تموزی معروف شده‌اند. یکی از عواملی که این شاعران را به استفاده از اسطوره‌ی تموز برانگیخته است علاقه‌ی فراوان به سرسبزی، قیام و دعوت شاعر به نهضت و آزادی ملت هاست.» (نیازی، ۱۳۸۶:۴۷) ادونیس چنان تحت تاثیر این خدای باستانی قرار گرفته که اسم خود

را به ادونیس تغییر می دهد. او این اسطوره را به دلیل اضمحلال تمدنی که به وطنش رسیده به کار می گیرد. او ویرانه های اجتماعات را در وطنش به تصویر می کشد که با بازگشت تموز حیات نوینی را از سر می گیرد:

تموز یستدیر نحو خصمه: / احشاؤه نابعه شقائقا / و وجهه غمائم حدائق من المطر / و دمه، ها دمه جری / سواقیا صغیره تجمععت و کبرت / واصبحت نهر (ادونیس، ۸۱: ۱۹۹۶)

**ترجمه:** تموز به سوی دشمن خود بر می گردد در حالی که درونش شقایق می پرورد و چهره اش ابرهای باران دار باغ هایی است و خونتش آری خونتش جویبارهای کوچکی می شود که جمع می شوند و بزرگ می شوند و به رودی تبدیل می شوند.

مراسمی که برای بازگشت تموز در گذشته برگزار می شده، تا حدودی به مراسم نوروز ما ایرانیان همانند است. بنابراین همانگونه که ما آمدن بهار را تولدی دیگر برای زمین می دانیم شاعران تموزی نیز بازگشت تموز را مایه ی سرسبزی و نشاط جوامع انسانی می دانند. چنان که تموز نماد آفتاب بهاری است. شاملو نیز مانند ادونیس آمدن بهار را بهانه ای برای رستاخیزی نو در زندگی می داند:

آفتاب سبز تن شن ها و شوره زار ها را در گهواره عظیم کوه های یخ می جنباند / و خون کبود مردگان در غریو سکوتشان از ساقه ی بابونه های بیابانی بالا می کشد. (شاملو، ۱۳۷۲: ۲۹۳)

من با جذب ی زود شکن قلبی که در کار خاموش شدن بود / به سرود سبز جرقه های بهار گوش می دارم (همان: ۲۸۶) رفت و بازگشت تموز در اساطیر ایرانی معادل مرگ سیاوش و رستاخیز او در کیخسرو است. «آنچه محقق است آئین های سیاوشی و شخصیت او با آئین های عزاداری و نوروزی بین النهرین پیرامون شخصیت خدای شهید شونده ی برکت و باروری مربوط است» (بهار، ۱۳۷۲: ۹۳)

شاملو خود را شهیدی می داند که شعرش خون اوست و این شعر مایه ی حیات و زندگی است. ادونیس نیز می خواهد شهید شود تا از او زندگی تازه ای پدیدار گردد. هرچند میل به بازگشت بهار و رستاخیز در شعر و زندگی شاملو بسیار آشکار و گسترده است اما این گستردگی و نفوذ در اعماق شعر و زندگی ادونیس به مراتب بیشتر است و تسلط فکر تموزی بر او انکار ناپذیر است.

۳-۲-۷-مسیح

در شعر شاملو، مسیح نیز با تحمل درد بر صلیب، حیات ابدی خود ورهایی فرزندان انسان و واردشدنشان را به ملکوت آسمان ها تضمین نمود. هنگامی که مسیح بر چوبه ی دار از خدا می خواهد که اندکی از دردش بکاهد خدا در جواب می گوید:

جاودانگی است این / که به جسم شکننده ی تو / می خلد / تا نامت ابد الابد /  
افسون جادویی نسخ بر فسخ اعتبار زمین شود / به جز اینت راهی نیست / با درد  
جاودانه شدن تاب آر / ای لحظه ی ناچیز (شاملو، ۱۳۸۴:۱۰۸)  
شاملو حیات شهیدان را همچون حیات مسیح ابدی می داند و این موضوع را چه هنرمندانه بیان می کند:

و شعر زندگی هر انسان / که در قافیه سرخ یک خون بپذیرد پایان / مسیح  
چارمیخ ابدیت یک تاریخ است. (قطع نامه: ۶۰) همچنین خاطره ای از معشوق در  
دل شاعر زندگی می آفریند و باعث جاری شدن شعر بر لبان شاملو می شود: ای  
مسیحا / اینک / مرده ای در دل تابوت تکان می خورد آرام آرام (شاملو، ۱۳۷۲:  
۱۴۶)

ادونیس ولادت جدید را مظهر پاکی و بریدن از گذشته می داند. خلقتی جدید با  
ویژگی های جدید. ادونیس مرگ را زندگی می داند بنابراین مرگ را مسیح (حیات  
بخش) خطاب می کند:

من عروسی ام و جذبه ی مرگ را اعلام می کنم. آه ای جنون / ای سرور من /  
ای مسیح من (ادنیس، ۱۳۷۷: ۲۱۴ - ۲۱۳)

به واسطه ی شهادت مسیح در قله ی جلجتا، آن مکان نیز تبدیل به اسطوره ی  
محل رنج و شهادت در دیوان دو شاعر می شود. «شاملو از آغاز در بزرگ داشت  
آئینی اسطوره ی صدا با تکرار پویه ازلی - ابدی هستی واژه واژه، سنگ سنگ  
زیر بنای صعود بر جلجتای شعرش را بر دوش می برد. سقف امید بخش فریادهای  
رهایی را بنا می نهد و قامت این شعار را بر صلیب شعر خویش می آویزد تا در  
زندان اساطیری سروده هایش خود را بر صلیب دوست داشتن مردان و زنان  
و... مصلوب سازد» (رشیدیان، ۱۳۷۰: ۶۲)

احمد شاملو در این باره می گوید:

آنک منم که سرگردانی هایم را همه / تا بدین قله ی جلجتا / پیموده ام (لحظه ها و همیشه: ۶۱)

ادونیس نیز که به دنبال شهادت و حیات تازه است جلجتا را دوست می دارد: من شاعرم و آتشم را می پرستم / و جلجتا را دوست دارم. (ادونیس، ۱۳۷۷:۱۹۵) تاثیر شهادت عیسی مسیح و جاودانگی او بر ذهن و شعر شاملو عمیق تر و گسترده گی آن از نظر کمی نیز بیشتر است. این اسطوره به شیوه ی درونی و ارگانیک با قطعات شعری شاملو آمیخته گشته و صرفاً جنبه ی تزئین یا تشبیه ندارد.

#### ۴-۲-۷- امام حسین (ع)

نام شهید و یاد شهید در بیشتر مجموعه های شعری شاملو می درخشد. شاملو خون شهید را در ساقه سبزه ها و جوانه ها به تصویر می کشد:

از هر خون سبزه ای می روید / از هر درد لبخنده ای / چرا که هر شهید درختی است (شاملو، ۱۳۷۲:۲۰۹) اگرچه او به طور ویژه، نامی از امام حسین (ع) نمی برد، اما کلماتی چون عطشان، تسلیم نشدن و بسمل شدن در ذهن ناخودآگاه انسان، شهادت امام حسین (ع) را تداعی می کنند: به جد می گویی: خوشا عطشان مردن / که لب تر کردن از این / گردن نهادن به خفت تسلیم است (شاملو، ۱۳۸۴:۲۶) من از آنگونه با خویش به مهرم / که بسمل شدن را به جان می پذیرم / بس که پاک می خواند این آب پاکیزه را که عطشانش مانده ام (مرثیه های خاک: ۳۷)

در شعر ادونیس نیز امام حسین (ع) مانند تموز و مسیح، زندگی بخش است. او معتقد است امام حسین (ع) با شهادت خویش، حیاتی سبز و آزاد به مردمش هدیه داد. مرگ او باعث رستاخیز می شود: حینما استقرت الرماح فی حشاشه الحسین / و ازینت / بجسد الحسین / و داست الخیول کل نقطه / فی جسد الحسین / واستلبت و قسمت ملابس الحسین / رایت کل حجر یحنو علی الحسین / رایت کل زهره تمام کتف الحسین / رایت کل نهر یسیر فی جنازه الحسین (ادونیس، ۱۹۹۶: ۳۹۴)

ترجمه: چون نیزه ها برجان حسین (ع) نشست و با پیکرش آراسته شد و اسبان هر نقطه بدن حسین (ع) را زیر سم آوردند و جامه های او ربوده و تقسیم شد دیدم که هر

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی ماه ۱۳۸۹ / ۲۳۵

سنگ بر وی مویه می‌کند دیدم که هر گل در کنار شانه حسین (ع) می‌آرامد دیدم که هر نهر بر جنازه او جاری است.

با مقایسه ی گفتار دو شاعر، به نظر می‌رسد ادونیس نسبت به شاملو علاقه ی بیشتری به استفاده از اساطیر مذهبی اسلام دارد.

#### ۵-۲-۷-خضر

خضر در سنت اسلامی یکی از اولیا و شاید انبیا است. نام خضر با خضره به معنی سرسبزی هم ریشه است. و این از آن است که آن حضرت هر جا که می‌نشست یا می‌گذشت آن جا سبز می‌شد. شاملو و ادونیس خضر را نماد سرسبزی و حیات می‌دانند:

شاملو می‌گوید:

تو ایوب ای / که از این پیش اگر / به پای / برخاسته بودی / خضر وارت / به هر قدم / سبزینه چمنی / به خاک / می‌گسترده / و باد دامانت تند بادی / تا نظم کاغذین گل بوته های خار / بروید (ابراهیم درآتش: ۱۶)

و ادونیس در این باره چنین می‌سراید:

کان ان نور النخيل و اثمر فی صرخاتی / حیث لا قانی، الخضر صلی صلاتی / حیث تحتاجنی کلماتی / کان ان صارت الجرار / لغه الماء و العیون / کان ان اصیح الجنون / فرسا للنهار (ادونیس، ۱۹۹۶: ۱۰۹)

ترجمه: درخت خرما شکوفه دار شد و در فریادهایم به ثمر نشست، جایی که خضر با من دیدار کرد و با من نماز خواند، جایی که کلمات من به من نیازمندند، جایی که کوزه ها زبان آب و چشمه سارها شدند، جایی که جنون اسبی برای روز گشت.

#### ۶-۲-۷-ققنوس

یکی از مهمترین اساطیر جهان ققنوس است که با نام های مختلفی همچون «عنقا نزد عرب، سمندل نزد هندیان، بنو نزد مصری های قدیم، فینیق نزد آشوریان و یونانیان و رومیان و سیمرخ نزد ایرانیان خوانده می‌شود» (ابوعلی، ۲۰۰۹: ۲۳۱) این پرنده ی بزرگ هنگامی که احساس کند مرگش نزدیک است بر فراز کوهی می‌ایستد و چوب جمع می‌کند. سپس بالهایش را به هم می‌زند و از آن آتش می‌جهد. پرنده می‌سوزد و از خاکسترش پرنده ای همانند خودش متولد می‌شود.

شاملو پیوسته خود را پرنده ای حزین می خواند. او عاشق سوختن و خاکسترشدن است. سوختن در راه آگاهی مردمانش. تامردم از پس آن تولدی دوباره بیابند. نام یکی از دفترهای شعر او ققنوس در باران است که اشاره به خود شاعر دارد. « ققنوس در باران کنایه ی طرفه ای از زندگانی شاعرانه ی اوست. ققنوس شعر شاملو در زیر باران و تازیانه ی برق و باد پرپر می زند. اینجاست که شعله های جان شاعر به افسردگی می گراید و باران بر شعله ها یکریز می بارد. شاعری که وجودش آتش همه ی عصیان ها بود اکنون درد مندانه می گوید آنچه جان از من همی ستاند دشنه ای باشد ای کاش یا خود گلوله ای» (دست غیب، ۱۳۵۲: ۲۱۵-۲۱۴)

من آن خاکستر سردم که در من / شعله ی همه عصیان هاست / من آن دریای آرامم که درمن فریاد همه ی طوفان هاست (شاملو، ۱۳۷۲: ۱۳۴)

طلا و لاجورد / طرح پیلی / در ابر / و احساس لذتی از آتش / چشم انداز را / سراسر / در آستانه ی خوابی سنگین / رویایی زرین می گذرد. (ققنوس در باران: ۴۵) این صدا دیگر / آواز آن پرنده ی آتشین نیز نیست / که خود از نخست باور نمی داشتم ( شاملو، ۱۳۸۴: ۷۷)

مرغی در بال هایش شکفت /.../ باغی در درختش / ما در کتاب تو می شکوفیم در دفاع از لبخند تو (شکفتن در مه: ۹۵)

در شعری دیگر به بلندی مکان سیمرغ اشاره می کند و این که سیمرغ با آن عظمت بلندی ایمان را تاب نمی آورد:

من از بلندی ایمان خویش ماندم / دراین بلند که سیمرغ را بریزد پر (مرثیه های خاک: ۷۲)

«در شعر ادونیس مرگ ققنوس بشارت امید است. ققنوس نماد فدایی مجاهدی است که مرگش حیات دوباره ی مردم است» (رجایی، ۱۳۸۱: ۲۵) ادونیس ققنوس را رمز رستاخیز و انقلاب می داند. انقلاب ضد مرگ است. او با آزادی و اختیار خود در انتخاب مرگ بر مرگ پیروز می شود. قبل از آنکه ققنوس بمیرد شکل جدیدی از او برمی خیزد و این پیروزی انقلاب پس از شکست است.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی ماه ۱۳۸۹ / ۲۳۷

ومتی اری عار الهزیمه / فینقا / یذری رمادا / فی لهیب النار / فی جمر  
المحارق / لهیب منه النار یزخر بالعواصف (نیازی، ۱۳۸۶: ۵۷)  
ترجمه: کی ننگ شکست را می بینم؟ ای ققنوس خاکستر در هوا پراکنده می شود در  
شعله و جرقه ی آتش تا از آن آتشی شعله کشد که بادها آن را حجیم می کنند.  
ادونیس به فکر عظمت گذشته ی شهر خود بعلبک است و آرزوی احیای مجدد  
آن را دارد:

احسنی ارفع بعلبکی العاشقه - الوالهه الحجار / یکبر فی الافق / بولد فی الافق  
/ وحينما یتقیظ الصباح / یطلع لی، من اول جناح / مثلک یا فینیق / ایها الرفیق  
(عرفات الضاوی، ۱۹۹۸: ۸۳)

ترجمه: احساس می کنم بعلبک عاشقم را با سنگ های عاشق برافراشته می کنم افق  
در من بزرگ می شود و افق در من زائیده می شود و آن گاه که صبح می دمدم برایم طلوع  
می کند با اولین بال به سان تو ای ققنوس! ای یار همراه!  
بعلبک مذبح / یقال فیہ طائر موله بموته / وقیل باسم غده الجدید باسم بعته /  
یحترق / والشمس من حصاده والافق (همان: ۸۲)

ترجمه: بعلبک قربانگاهی است. گفته می شود پرنده ای مشتاق مرگش در آنجاست و به  
نام فردای تازه اش و به نام رستاخیزش می سوزد و خورشید وافق دستاورد اوست.  
ققنوس در این شعر خود شاعر است و آتش غربت شاعر و رنج های او بدو مزده  
تولد دوباره می دهند. او سرانجام به آرزوهای خود خواهد رسید.  
نحوه ی به بهره گیری ادونیس از این اسطوره گسترده تر، آشکارتر و هنرمندانه  
تراز شاملو است. استفاده از یک پرنده ی ویژه، به شکل نوین در شعر نیما نیز دیده  
می شود و او مرغ آمین را برمی گزیند. ممکن است استفاده ی شاملو از سیمرغ  
بدین شیوه تحت تاثیر نوگرایی شاعران فارسی و عربی از جمله نیما و ادونیس  
شکل گرفته باشد.

### ۳-۷- اساطیر رنج و درد

بیان درد و رنج از موضوعات اساسی شعر شاملو و ادونیس است. ویژگی تحمل  
درد و رنج در اغلب شخصیت های اسطوره ای دو شاعر و البته در خود آن ها  
وجود دارد. هر دو این رنج و تحمل آن را دوست دارند:

یاران من بیایید / با درد هایتان / و بار دردتان را / در زخم قلب من بچکانید /  
من زنده ام به رنج / می سوزدم چراغ تن از درد (شاملو، ۱۳۷۲: ۱۳۵)  
«ادونیس اعتراف می کند که باقی ماندن در موضع اعتراض کاری بسیار مشکل و  
نیازمند تلاشی مستمر و ثابت است و تا پیروزی راهی سخت و دشوار در پیش  
است. او برای بیان سختی این کار سیزیف را الگوی خود می سازد» (هانی الخیر،  
۲۰۰۶: ۷۹)

### ۱-۳-۷- سیزیف

درباره ی سیزیف روایات متفاوتی وجود دارد. در یکی از داستانها او یک پهلوان  
اغریقی است که زیوس بر او خشم می گیرد و دستور می دهد که صخره ای را بر  
دوش گرفته و به قله ببرد اما هر بار نزدیکی های قله صخره به پایین می افتد.  
شاملو پیوسته خود را گرفتار درد و رنج می بیند.. او از مردمان خود و از قهر و  
آشتی آنها می نالد. شاملو درد و رنج خود را از سیزیف بیشتر می داند چرا که  
سیزیف پس از مدتی مورد بخشش قرار می گیرد اما شاملو تا ابد در رنج است او  
خود را مانند پرمته می داند که از درد رهایی نیافت:

ن از دوری و نزدیکی در وحشتم / خداوندان شما به سیزیف بیدادگر خواهند  
بخشید / من پرمته ی نامرادم / که از جگر خسته / کلاغان بی سرنوشت را سفره  
ای گسترده ام / غرور من در ابدیت رنج من است (شاملو، ۱۳۷۲: ۳۲۸)  
پرمته ایزدی است که انسان را آفرید. او اخگری از خورشید دزدید و به انسان  
داد. زئوس او را مجازات کرد و در کوه قفقاز به بند کشید تا عقابی هر روز جگر او  
را از سینه بیرون آورد و فردا دوباره جگری دیگر بروید و باز عقاب آن را از سینه ی  
پرمته درآورد.

شاملو این رنج را دوست دارد و آن را مایه ی غرور می داند و رنج مردم را  
مستی بخش و صفا بخش می داند:

غرور من در ابدیت رنج من است / تا به هر سلام و درود شما منقار کرکسی را  
بر / جگرگاه خود احساس کنم / نیش نیزه ای بر پاره ی جگرم از بوسه ی لبان شما  
/ مستی بخش تر نبود / و خاری در مردم دیدگانم از نگاه خریداربتان / صفا بخش  
تر (همان)

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی ماه ۱۳۸۹ / ۲۳۹

ادونیس به شکل وسیع تری از این اسطوره استفاده می کند. او حمل صخره را به رنج انسان معاصر تعبیر می کند. رنج پهلوانی انقلابی که سنگینی مسئولیت در برابر نفوذ استعمار غرب و وضع سیاسی مردم و عدم آزادی عرب ها را احساس می کند:

اقسمت ان اکتب فوق الماء / اقسمت ان احمل مع سیزیف / صخرته الصماء /  
اقسمت ان اظل مع سیزیف / اخضع للحمی وللشرار (ادونیس، ۲۳۶: ۱۹۹۶)

ترجمه: سوگند خوردم که روی آب بنویسم، سوگند خوردم که با سیزیف صخره ی درشت و دشوارش را حمل کنم، سوگند خوردم که با سیزیف بمانم و در برابر تب و ناملایمات سر فرود آورم.

«ادونیس در قصیده ای با عنوان خدایی که سختی و بلا را دوست دارد به سیزیف اشاره دارد و خود را با او در نماز می خواهد و نشان می دهد که این رنج را دوست دارد تا به واسطه ی آن چراغ آگاهی را روشن نگه دارد. آیا ادونیس دعا می کند که صخره بیفتد تا عشقش و خورش و کلماتش در صخره شکوفا شود؟» (ابو علی، ۲۰۰۹: ۲۳۰)

از آنجا که شخصیت سیزیف در ادبیات فارسی غریب و ناشناخته است این احتمال وجود دارد که شاملو این اسطوره را از اشعار شاعران عرب و به خصوص ادونیس و یا از منابع غربی اقتباس کرده باشد. شاملو کتاب سیزیف و مرگ نوشته ی روبر مرل را نیز به فارسی ترجمه کرده است.

#### ۲-۳-۷- هملت

از اساطیر دیگر رنج نزد شاملو هملت است. هملت شاهزاده ی دانمارکی متوجه می شود که پدرش با توطئه ی عمویش کشته شده و با مادرش که به پدرش خیانت کرده قرار است ازدواج کند. شاملو در قطعه ای به نام هملت در فضای کاملاً اسطوره ای بخش هایی از نمایشنامه ی هملت اثر شکسپیر را به زندگی خود پیوند می زند. در این قطعه که اسطوره با کلیت شعر عجین گشته شاملو خود را هملتی می داند که خیانت و فریب او را می آزارد:

دیگر کلادیوس / نه نام عم من / که مفهومی است عام.../ با این همه / از آن زمان که حقیقت / چون روح سرگردان بی آرامی بر من آشکار شد / و گند جهان /

چون دود مشعلی در صحنه های دروغین / منخرین مرا آزد / بحتی نه / که  
وسوسه ای است این: / بودن / یا / نبودن (مرثیه های خاک: ۳۳)  
از اساطیر دیگر رنج در شعر شاملو به هاییل، ماندلا، مسیح و... می توان اشاره  
کرد.

#### ۴-۷- اساطیر تمرد و رویارویی

##### ۱-۴-۷- فرهاد، اسفندیار و آشیل

شاملو قهرمانان معاصر خود را به اسفندیار، آشیل و فرهاد کوه کن تشبیه می کند  
که در مبارزه مقاوم و پر تلاش هستند. هر سه قهرمان با عناصر حکومت ستمگر به  
مبارزه برمی خیزند. اسفندیار و آشیل روئین تن و به گونه ای نامیرا هستند و  
انعکاس صدای تیشه ی فرهاد را می توان به جاودانگی آن تعبیر کرد. شاملو درباره  
ی اعدام مهدی رضایی در میدان چیتگر می گوید:

شیر آهن کوه مردی از این گونه عاشق / میدان خونین سرنوشت / به پاشنه ی  
آشیل / درنوشت / روئین تنی / که راز مرگش اندوه عشق و غم تنهایی بود / آه  
اسفندیار مغموم / تو را آن به که چشم فرو پوشیده باشی (ابراهیم در آتش: ۳۲ -  
۳۱)

شاملو از انسان های معاصر خود که علیه سلطه طلبان زمان خود می آشوبند و با  
مرگ خود زندگی جاوید را به دست می آورند اسطوره می سازد. از جمله در  
مرثیه ی آبایی، دبیر ترکمنی که به دست عوامل حکومت کشته شد، او را تبدیل به  
اسطوره ای جاوید می نماید:

شب های تار نم نم باران که نیست کار / اکنون کدام یک ز شما / بیدار می -  
مانید... / تا یاد آن که خشم و جسارت بود / بدرخشاند / تا دیر گاه شعله ی آتش  
را / درچشمان بازتان / بین شما کدام / بگویند / صیقل می دهید سلاح آبایی را /  
برای / روز / انتقام (شاملو، ۱۳۷۲: ۵۴)

##### ۲-۴-۷- مهبیار دیلمی

از نماهای انکار و رویارویی مهبیاردیلمی است که در شعر ادونیس حضوری  
وسیع دارد. ادونیس قدرتی خارق العاده و صفاتی مثبت را به او نسبت می دهد.  
مهبیار شباهت های زیادی به ادونیس دارد هر دو شهرشان را ترک می کنند و برای

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی ماه ۱۳۸۹ / ۲۴۱

تحقق اهداف شعری خود به شهری دیگر می روند. هردو دچار تحولاتی در روح و عقیده شدند. مهیار علیه حکومت قیام نکرد اما ادونیس آن را به شخصیت او اضافه می نماید. ادونیس مانند مهیار دچار اتهام و سرزنش می شود. او متهم به شعوبی گری است و آن اتهامی رایج در میان بعضی از اقوام عربی است و اختصاص به کسانی دارد که برتری عرب ها را زیر سوال می برند.

جه مهیار نار / تحرق ارض النجوم الالیفه / هو ذا یتخطی تخوم الخلیفه / رافعا بیرق الافول / هادما کل دار / هوذا یرفض الامامه. (عرفات الضاوی، ۱۹۹۸: ۷۱)  
ترجمه: چهره ی مهیار آتش است سرزمین ستارگان آرام را می سوزاند سرحدات خلیفه را در می نوردد. پرچم نابودی را بالا می برد. سرزمین ها را ویران می کند. علیه خلیفه می شورد.

«مهیار دمشقی که شخصیت خیالی - اسطوره ای پرداخته ی اندیشه ی ادونیس است جز تجسم رنج ها و آرزوها و تبلور غربت و عصیان و تنهایی او نیست. چهره ی اساطیری مهیار تمرد بر طاغیان و سلطه طلبان است و نماد زندگی دوباره» (رجایی، ۱۳۸۱: ۲۸)

«مهیار ما را می زند / در ما به آتش می کشد پوسته ی زندگی را / وسیمای سر به زیری را / پس ای زمین ها / ای جفت خدایان و بیدادگران / تسلیم هراس و فاجعه شو / تسلیم آتش» (ادونیس، ۱۳۷۷: ۷۵)  
ادونیس مردم زمانش را به انقلاب، تمرد و قیام می خواند. آنها را به تحول و دگرگونی رهنمون می شود؛ به تازه شدن و دوباره متولد شدن.

«مهیار در قصیده ی تیمور و مهیار، تجسم آشکار اندیشه ی رستاخیز از طریق مرگ است. با آنکه بارها و بارها تیمور او را به قتل می رساند اما باز هر بار مهیار زنده ظاهر می شود.» (رجایی، ۱۳۸۱: ۲۶)

اگرچه تاثیر شهادت انقلابیون بر شعر شاملو چشمگیر است و قهرمانان بسیاری در شعر او به عنوان اساطیر ملی معرفی شده اند اما هیچ یک نتوانسته اند با تاثیر مهیار بر فکر و شعر ادونیس برابری کنند. این تاثیر در شعر ادونیس چنان است که او نام مهیار را به عنوان نام یکی از دفاتر شعری خود انتخاب می کند.

۳-۴-۷- حلاج

ادونیس حلاج را الگویی برتر برای انقلاب و روشنگری در تمام دوران می داند. حلاج تلاش می کند مردم را از رنج نجات دهد. او با گفتن «انا الحق» که بیان کننده ی واصل شدنش به معشوق ازلی بود، در راه بیان اندیشه به شهادت رسید. در حلاج نیز شاخصه های فکری ادونیس چون میل به قربانی شدن، جاودانگی، رنج، روشنگری، آماج تهمت قرار گرفتن دیده می شود.

الزمن استلقى علی یدیک / و النار فی عینیک / مجتاحه تمتد للسماء... فی هذه الارض النشوریه / لم یبق الا انت / یا لغه الرعد الجلیدیه (عرفات الضاوی، ۹۹۸:۶۳)

ترجمه: زمان در دستان تو افتاده و آتش در دو چشمت و فراگیر سر به آسمان می کشد. در این سرزمین رستاخیزانه چیزی باقی نمانده بجز تو ای زبان یخی رعد.

ادونیس و شاملو خود در نقش اسطوره هایشان ظاهر می شوند چرا که آنها نیز در جستجوی رستاخیز پس از مرگ هستند چه در تجربه ی شعری و چه در زندگی فردی و اجتماعی. هر دو به دنبال آزادی انسان و رهایی او هستند. ادونیس شهادت را لازمه ی تحول می داند و مهیار شاعری شهید است. شاملو نیز شاعران را از تبار شهیدان می داند که با خونشان بشریت را نجات می دهند:

جنگل آئینه ها شکست / و رسولانی خسته بر گستره ی تاریک فرود آمدند که فریاد در ایشان / به هنگامی شکنجه بر قالبشان پوست می درید / چنین بود / کتاب رسالت ما محبت است و زیبایی /... و رسولان به تبار شهیدان پیوستند. (شاملو، ۱۳۷۹:۳۰)

#### ۵-۷- اساطیر گمراهی و انحراف

##### ۱-۵-۷- قابیل

قابیل از اساطیر پرکاربرد در شعر شاملو و ادونیس است. چرا که هر دو شاعر از مردمان زمان خود به شدت گله مند هستند و آن ها را فریبکار و قدر ناشناس می دانند. شاملو در این باره چنین می گوید:

من از هرچه با شماست از هر آنچه پیوندی / با شما داشته است نفرت می کنم / از فرزندان و / از پدرم / از آغوش بویناکتان و / از دست های تان که دست مرا چه بسیار که از سر خدعه فشرده است /... با شما هرگز مرا پیوندی نبوده است (شاملو، ۱۳۷۲:۳۲۷)

و ادونیس چنین سروده است:

مانند جذام سوی من می آید. منی که به خاک شما بسته ام. اما هیچ چیز ما را به هم نمی پیوندد. بگذار به سان نیزه نوری از میان شما بگذرم. با شما زیست نتوانم. با شما توان زیستم نیست. (ادونیس، ۱۳۷۷: ۱۸۶)

در شعر شاملو و ادونیس قابیل نماد انسان معاصر است که با برادرش می- جنگد: تو بی خیالی و بی خبری / و قابیل برادر خون تو / راه بر تو می بندد / از چار جانب / به خون تو (ققنوس در باران: ۷۳)

حیرت ات را بر نمی انگیزد / قابیل برادر خود شدن / یا جلاد دیگر اندیشان (شاملو، ۱۳۸۴: ۱۴۸)

شاملو در شعر جدال با خاموشی بارها خود را هابیلی دانسته که از برادر خود زخم می خورد: هابیل من / برسکوی تحقیر / شرف کیهانم / تازیانه خورده ی خویش (همان: ۵۰) ادونیس نیز اطرافیان و نزدیکان خود را قابیل می خواند:

مرا تا برادرانم فاصله تا قابیل است / مرا تا دیگری فاصله طوفان (ادونیس، ۱۳۷۷: ۱۳۸)

#### ۲-۵-۷- کلادیوس

شاملو کلادیوس عموی هملت را مظهر فریبکاری، قدرت طلبی و خیانت می داند چرا که با کشتن برادر خود و ازدواج با همسر او به پدر هملت خیانت نمود. شاملو مردمان زمان خود را مانند کلادیوس خیانت کار و ناجوانمرد می داند که در حق او (هملت) ظلم می کنند:

دیدم آن بی شماران / که راه و رسم کینه جوئی شان چندان دور از مردمی بود که ابلیس را / بر می انگیخت / آه ای کلادیوس ها من برادر اوفلیای بی دست و پایم / و امواج پنهانی که او را به ابدیت می برد / مرا به سرزمین شما افکنده است (شاملو، ۱۳۷۹: ۶۱)

#### ۳-۵-۷- حجاج

در شعر ادونیس «حجاج نماد قدرت منحرفی است که از کشتن لذت می برد و از خون خوشش می آید و به آن همچون طفل شیرخواری که به پستان مادرش علاقه دارد مشتاق است. برای اینکه ادونیس این مفهوم سنتی را اثبات کند موقعیت

تاریخی حجاج را مطرح می کند که در آن نمادی کوبنده از بیماری خود بزرگ بینی آشکار است:

صعد المنبر وفي يديه / قوس وفوق وجهه لثام / وقال بالسهم والقناع لا بالصوت  
و الكلام... انا هو السؤال والنبراس / ويل لمن يكون من فرائسي (عرفات الضاوي،  
۱۹۹۸:۵۴)

ترجمه: از منبر بالا رفت و در دستانش کمانی و بر چهره اش رو بندی بود. با تیرها و پوشش  
ها سخن گفت نه با صدا و سخن... من همان پرسش و مشعل هستم. وای بر کسی که از جمله  
شکارهای من باشد.

۴-۵-۷- هیتلر

شاملو نیز از میان سفاکان تاریخ، چنگیز، تیمور و نادر و از قدرتمندان زمان خود  
هیتلر را برمیگزیند:

زان پیشتر که هیتلر قصاب آوش ویتس / در کوره های مرگ بسوزاند / هم گام  
دیگرش را / بسیار شیشه ها / از صمغ خون سیاهان / سرشار کرده بود / در هالم  
و برانکس / انبار کرده بود / کند تا ماتیک از آن مهیا / لابد برای یار تو، لب های  
یار تو (مرثیه های خاک: ۶۵)

در اساطیر گمراهی و انحراف، انتقاد دو شاعر از سیاستمداران نشان دهنده ی  
توجه آنان به سیاست است. هر چند این نوع انتقادات سیاسی در شعر شاملو بیشتر  
است.

۶-۷- اساطیر غربت و رنج سفر

غربت و رنج آن در شعر شاملو و ادونیس از مفاهیم پرکاربرد است. اگرچه این  
غربت اغلب غربت فکری و اندیشگانی است اما هردو شاعر در غربت مکانی نیز  
هستند. غربت در شعر ادونیس بیشتر از شعر شاملو در فضای اسطوره ای بیان می  
شود. ادونیس که برای اغراض اندیشگانی و شعری ترک وطن کرده همواره از غربت  
می نالد. غربت او نیز بیشتر در تجربیات شعری و فکری است. او برای بیان رنج  
غربت از اساطیر زیر بهره می گیرد:

۱- ۶-۷- اولیس (اودیسه)

در اساطیر یونانی اولیس پهلوانی جنگجوست که در بازگشت از جنگ ناپدید می  
شود. امواج دریا او را به سرزمین فینیقیه می برد. او پس از مدت ها آوارگی و

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی ماه ۱۳۸۹ / ۲۴۵

تحمل سختی با کمک پادشاه آن سرزمین به وطنش باز می گردد. ادونیس هم در غربت است البته او بیشتر از این اسطوره برای بیان تجربه ی شعری خود استفاده می نماید. ادونیس در شعری با عنوان « اولیس را می جویم » چنین می گوید:

اشرد فی مغاور الکبریت / اعانق الاشرار / افاجیء الاسرار / فی غیمه البخور فی  
اظافر الکبریت / ابحت عن اولیس / لعله یرفع لی ایامه معراج / لعله یقول لی یقول ما  
تجهله الامواج (عرفات الضاوی، ۱۹۹۸: ۱۱۱)

ترجمه: در غارهای گوگرد آواره ام، با اشرار همدم شده ام، ناگهان با رازها روبرو می شوم،  
در ابربخور و در چنگال گوگرد سرخ، در پی اولیس هستم باشد که روزگارش مانند نردبانی مرا  
بالا ببرد و آنچه را که امواج نمی دانند برایم بگویند.

ادونیس اولیس را نماد رفتن و سفر می داند و می گوید:

حتی اگر بازآیی اولیس / همچنان سرگذشت رفتن خواهی ماند / همچنان در  
ارض ناموعود خواهی ماند / حتی اگر باز آیی (ادونیس، ۱۳۷۷: ۱۴۱)

۲- ۶- ۷- جلامش (گیلگمش)

«گیلگمش از فرمانروایان جوان اوروک بود که شخصیت نیمه الهی داشت. او پای  
در راه سفری طولانی به جستجوی جاودانگی نهاد. اما بر اثر رنج و خستگی از این  
کار چشم پوشید و به خانه بازگشت.» (مک کال، ۵۲: ۱۳۷۳-۵۱) قدیمی ترین  
کتیبه ی کشف شده از دوران باستان داستانی مربوط به گیلگمش است. ادونیس در  
استفاده از این اسطوره بیشتر به درد و رنج او نظر دارد و لزوما همه جا به سفر او  
اشاره نمی کند. ادونیس سفر خود را همچون سفر گیلگمش می داند که در این راه  
دچار ملال و سختی شده است. البته در این جا تجربه ی شعری ادونیس نیز مورد  
نظر است هر چند اقدام شاعرانه ی او با سفر همراه است:

اظننی موجه / تسافر منذ ایام جلامش / نحو بیروت و العرب / لکنها لم تصل  
بعد (تنبا ایها الاعمی: ۱۵۹)

ترجمه: گمان می کنم موجی هستم که از زمان گیلگمش به سوی بیروت و عرب  
عرب سفر کرده است اما هنوز به مقصد نرسیده است.

ادونیس سفر خود را بی بازگشت و بی فایده می داند و از این جهت خود را از  
گیلگمش و اولیس جدا می بیند. او در قطعه ای بارها و بارها شباهت خود را با  
آنها انکار می کند و از این طریق قصد دارد سختی و رنج بیشتر خود را از غربت  
مکانی یا شاعرانه بیان کند. بیان شاعر در این باره چنین است:

لست جلعامش ولایولیس/لکن، ماذایفعل کناری /فی قفص فی مدینه / تسوق  
الالات الجارحه؟(همان: ۲۰)

ترجمه: گیلگمش یا اولیس نیستم اما قناری در قفس در شهری که مردمانش وسایل کشتار  
خرید و فروش می کنند چه کاری می تواند بکند؟

شاید بتوان اسکندر در شعر شاملو را معادل گیلگمش در شعر ادونیس دانست  
چرا که هردو به دنبال جاودانگی بودند و در این راه دچار رنج شدند. شاملو درباره  
ی اسکندر چنین سروده است:

ومن اسکندر مغموم ظلمات آب رنج جاویدان /چگونه در این دالان تاریک  
فریاد ستارگان را سروده ام (شاملو، ۱۳۷۲: ۲۸۱)

از آنچه گذشت چنین دریافت می شود که دو شاعر از اساطیری بهره می گیرند  
که بیان کننده ی ابعاد چندگانه ای از آلام روحی شان می باشد. در گیلگمش و  
اسکندر اندیشه ی مرگ، اقدام به سفرورنج غربت مکانی و اندیشگانی را می توان  
به طور آشکار مشاهده کرد. همچنین تشابه شخصیت ها نشان می دهد که دو  
شاعربه احتمال قوی از یکدیگر متأثر بوده اند ویا بدون تردید تحت تاثیر منابع  
یکسان قرار داشته اند.

۷-۷- اسطوره ی یاس و ناامیدی

۷-۷-۱- طوفان نوح

در ذهن شاملو و ادونیس ماجرای طوفان نوح تاثیر زیادی داشته است. آنها به  
طور مکرر از وقایع پیرامون آن در شعر خود استفاده می نمایند. در بسیاری از  
موارد دو شاعر اشاره ی غیر مستقیم به این واقعه دارند. هنگامی که نوح در کشتی  
بود کبوتری را بیرون فرستاد تا ببیند آیا آنها فرو نشسته اند و او می تواند از کشتی  
خارج شود یا نه اما هربار با بازگشت کبوتر ناامید می شود.

شاملو با الهام از ماجرای طوفان نوح ناامیدی خود را از وضعیت جامعه چنین  
بیان می کند:

ما به سختی در هوای گندیده طاعونی دم می زدیم /و عرق ریزان در تلاشی  
نومیدانه / پارو می کشیدیم / بر پهنه ی خاموش دریایی پوسیده که سراسر /  
پوشیده ز اجساد است که چشمانشان هنوز از وحشت طوفان بزرگ / برگشاده  
است (قنوس در باران: ۱۱)

ادونیس در شعری ناامیدی خود از رهایی و نجات را می‌سراید و ضمن آن نگرانی خویش را از سرنوشت مردم جامعه بیان می‌کند. او نمی‌خواهد خبری از کبوتر بشنود چرا که می‌داند خبر خوشی از مردمانش ندارد. آنجا که می‌گوید:

سرخویش گیر ای کبوتر / نمی‌خواهم که باز آبی / آنان به صخره‌ها سپردند / گوشت خویش را / و من اینک به سوی ژرفنای بی‌قعر خویش پیش می‌روم / در آمیخته به بادبان کشتی (ادونیس، ۱۳۷۷: ۲۳۰)

#### نتیجه

مهمترین نتایجی که از این پژوهش بدست می‌آید عبارت است از:

- ۱- استفاده از اساطیر یکسان در مورد شاملو و ادنیس بر یکسانی اندیشه‌های آنان دلالت دارد.
- ۲- شاملو و ادنیس اسطوره‌ها را از اندیشه‌ی خویش بارور کرده‌اند.
- ۳- شاملو و ادنیس درباره‌ی اسطوره‌هایی سخن گفته‌اند که با اندیشه‌هایشان کاملاً گره خورده است.
- ۴- اساطیر منتخب دو شاعر دارای ویژگی‌های مشترکی است که از ابعاد متعددی با هم شباهت دارند. به عنوان مثال شهیدان دیوان شاملو و ادنیس از ابعاد مختلف قابل بررسی و شایسته‌ی ژرف‌اندیشی‌اند.
- ۵- شاملو و ادنیس در عرصه‌ی شعر و زندگی به تحول معتقد بوده و به اساطیر آن تعلق خاطر دارند. به عنوان نمونه اساطیر شهادت مورد استفاده‌ی آنان که در این پژوهش ذکر شده، نشانه و مبدأ تحول هستند.
- ۶- رگه‌های بدینی در لابلای مباحث اسطوره‌ای هر دو شاعر نیرومند است ولی نه بدان گونه که آنان درهای امید و روشنی را یکسره به روی خود و مخاطبان بسته باشند.
- ۷- با توجه به ملاقات و مراودات این دو شاعر، احتمال تأثیر پذیری شاملو از ادنیس قوت می‌یابد.

کتابنامه

الف- کتابها

- ۱- آموزگار، ژاله (۱۳۷۶ ش) «تاریخ اساطیری ایران» تهران، سمت، چاپ دوم.
- ۲- ابوعلی، رجا (۲۰۰۹ م) «الاسطوره فی شعر ادونیس» دمشق، التکونین، ط ۲.
- ۳- ادونیس، (علی احمد سعید) (۱۹۹۶ م) «الاعمال الشعریه» دمشق، دار المدی للثقافه والنشر، لاطا.
- ۴- ادونیس (علی احمد سعید) (۲۰۰۵ م) «اول الجسد آخر البحر» بیروت، دار الساقی. لاطا.
- ۵- ادونیس (علی احمد سعید) (۱۳۷۶ ش) «پیش درآمدی بر شعر عربی» ترجمه، کاظم برگ نیسی، تهران، فکرروز، چاپ اول.
- ۶- ادونیس (علی احمد سعید) (۱۳۷۷ ش) «ترانه های مهیار دمشقی» ترجمه کاظم برگ نیسی، تهران، کار نامه، چاپ اول.
- ۷- ادونیس (علی احمد سعید) (۲۰۰۵ م) «تنبأ ایها الأعمی» بیروت، دار الساقی.
- ۸- ادونیس (علی احمد سعید) (۲۰۰۵ م) «المحیط الأسود» بیروت، دار الساقی.
- ۹- ادونیس (علی احمد سعید) (۱۹۹۶ م) «مفرد بصیغه الجمع» دمشق، دار المدی للثقافه و النشر،
- ۱۰- بهار، مهرداد (۱۳۷۲ ش) «سخنی چند دربارهی شاهنامه» تهران، سروش، چاپ دوم.
- ۱۱- حسن لی، کاووس (۱۳۸۶ ش) «گونه های نو آوری در شعر معاصر ایران» تهران، نشر ثالث.
- ۱۲- دست غیب، عبدالعلی (۱۳۵۲ ش) «نقد آثار احمد شاملو» تهران، نشر میرا، بی چاپ.
- ۱۳- رشیدیان، بهزاد (۱۳۷۰ ش) «بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی» تهران، گستره، نشر گستره، بی چاپ.
- ۱۴- ژیران، ف و (۱۳۷۵ ش) «فرهنگ اساطیر آشور و بابل» ترجمه، ابو القاسم اسماعیل پور، تهران، نشر فکر روز، بی چاپ.

- ۱۵- شاملو، احمد (۱۳۷۹ش) «آیدا در آینه» تهران، نشر زمانه.
- ۱۶- شاملو، احمد (۱۳۷۹ش) «ابراهیم در آتش» تهران، نشر زمانه.
- ۱۷- شاملو، احمد، (۱۳۷۹ش) «باغ آینه» تهران، نشر زمانه.
- ۱۸- شاملو، احمد (۱۳۷۹ش) «ترانه های کوچک غربت» تهران، نشر زمانه.
- ۱۹- شاملو، احمد (۱۳۷۹ش) «قطع نامه» تهران، نشر زمانه.
- ۲۰- شاملو، احمد (۱۳۷۲ش) «ققنوس در باران» تهران، نشر زمانه.
- ۲۱- شاملو، احمد (۱۳۷۹ش) «لحظه ها و همیشه» تهران، نشر زمانه.
- ۲۲- شاملو، احمد (۱۳۸۴ش) «مدایح بی صله» تهران، نشر زمانه.
- ۲۳- شاملو، احمد (۱۳۷۲ش) «مرثیه های خاک و شکفتن در مه» تهران، نشر زمانه.
- ۲۴- شاملو، احمد (۱۳۷۲ش) «هوای تازه»، تهران، نشر زمانه.
- ۲۵- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۵۹ش) «شعر معاصر عرب» تهران، نشر تو، بی چاپ.
- ۲۶- عبدالفتاح، محمد احمد (۱۳۷۸ش) «شیوهی اسطوره ای در تفسیر شعر جاهلی» ترجمه نجمه ی رجایی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد بی چاپ.
- ۲۷- عرفات الضاوی، احمد (۱۹۹۸م) «التراث فی شعر رواد الشعر الحدیث» دبی، مطابع البیان التجاریه، بی چاپ.
- ۲۸- مجابی، جواد (۱۳۷۷ش) «شناخت نامه شاملو» تهران، نشر قطره، بی چاپ.
- ۲۹- مک کال، هنریتا (۱۳۷۳ش) «اسطوره های بین النهرین» ترجمه ی عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، بی چاپ.
- ۳۰- نیک بخت، محمود (۱۳۷۴ش) «از اندیشه تا شعر(مشکل شعر شاملو)» اصفهان، هشت بهشت، بی چاپ.
- ۳۱- هانی الخیر، (۲۰۰۶م) «موسوعه اعلام الشعر العربی الحدیث ادنیس شاعر الدهشه و کتافه الکلمه» دمشق، دار رسلان، بی چاپ.

ب- مجله ها

- ۱- خلیل الموسی «اسطوره در شعر معاصر عرب» ترجمه ی موسی بیدج، مجله ی شعر، شماره ی ۲۸.
- ۲- رجایی، نجمه (۱۳۸۱ش) «ادونیس شاعر ترمرد و غربت» مجله دانشگاه فردوسی مشهد، سال سی و پنجم، شماره ی بهار و تابستان.
- ۳- نیازی، شهریار و حسینی، عبدالله (۱۳۸۶ ش) «اسطوره ی تموز عند رواد الشعر الحدیث فی سوریه والعراق» الجمعية العلمية الايرانية اللغة العربية و آدابها، شماره ۷.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)  
(علمی - پژوهشی)  
سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی ماه ۱۳۸۹

الاساطير في شعر شاملو و أدونيس (دراسة مقارنة)\*

د. سيد فضل الله مير قادري  
استاذ مشارك بجامعة شيراز  
منصوره غلامى  
ماجستير فى اللغة الفارسية و آدابها

الملخص

من جوانب التجديد فى الأدب الحديث هو التزود من الاساطير فى الشعر الفارسى و العربى، نمت الاساطير من زمن نشأتها الى يومنا هذا فى معابر ملائمة كالتاريخ و الادب و كانت سبباً لغناء الادب،  
أحمد شاملو الشاعر الفارسى و أدونيس الشاعر العربى هما من الشعراء الناجحين فى مجال تزودهم من الاساطير فى العصر الحديث، الأسطورة مصدر الالهام لشاملو و أدونيس كأنهما سافرا بها الى اعماق العصور الغابرة و استفادا من تلك التحف ما طاب لهما و لذ و قد زيننا بها شعرهما بقدر ما يمكن،  
و قد درسنا أهم الاساطير من هذين الشاعرين دراسة مقارنة وهى: اساطير العشق، الموت و البعث، الألم و التجشم، التمرد و المواجهه، الضلال و الفسق، الغربة و عناء السفر، اليأس و القنوط، السحر و..  
يبدو أن فكرة التحول فى شعر شاملو و أدونيس هى النواة فى أكثر هذه الاساطير و هناك تشابهات فى تزود هذين الشاعرين من الاساطير، و التأثير و التأثر من المتوقع بينهما بسبب لقاءهما فى الندوات الادبية.

الكلمات الدليلية

شاملو، أدونيس، الاسطورة، فكرة التحول

\* تاريخ الوصول: ۱۳۸۹/۷/۵ تاريخ القبول: ۱۳۸۹/۱۰/۲۵  
عنوان بريد الكاتب الالكتروني: mirghade@shirazu.ac.ir